

انشا: تحمیل یک موضوع ساده (یا: چگونه می توان یک درس را نه تنها بی فایده، بلکه بدنام کرد)

از جمله مهارت‌هایی که در مدارس ایران هیچ‌گاه آموزش داده نمی‌شده، نوشتن با ماشین تحریر، ایراد سخنرانی کوتاه و مختصر و مفید (نه سخنوری و لفاظی)، و نویسندگی خلاق به معنی روی کاغذ آوردن چند جمله روشن و روان و بیانگر نظر واقعی نویسنده است. در این گزارش که یک دهه پیش در چند مدرسه تهران و قزوین تهیه شده اشکالهای همیشگی کلاس انشا را می‌توان دید، اشکالهایی که گویی از ابتدا در فضای مدرسه‌های ایران وجود داشته‌اند. تغییر در این مضامین بستگی به دگرگونی در کل طرز فکر رایج در اجتماع دارد.

تنگنوها و گردآوری انشاها^۱
مهتاب میرمعزی

قیاس مع الفارق علم و ثروت و اثبات برتری اولی با کمک یک رشته شعار کلیشه‌ای، گرچه نزد بزرگترها به ضرب المثللی برای حرفهای طوطی وار، بی‌مصرف و پوچ تبدیل شده، هنوز هم جزو برنامه کلاس انشاست. (البته چند موضوع از فهرست کلاسهای انشا محو شده، که به آنها اشاره خواهیم کرد.)

برای آشنایی بیشتر با موضوع انشا در مدرسه، با شماری از آموزگاران ادبیات فارسی و انشا و نیز دانش آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان گفتگو کردیم. نزدیک به ۶۰ دفتر انشا با نزدیک به بیش ۳۰۰ انشا را خواندیم و بیش از ۲۰۰ ورقه انشای آخر سال دانش آموزان دوره راهنمایی را هم مرور کردیم.

نخستین نتیجه‌ای که از این بررسی به دست

بزرگسالان درباره کسی که مطلبی را سرسری، یکطرفه، شعارگونه و با جمله‌ها و کلمه‌هایی دهن پرکن اما پوک بنویسد می‌گویند "انشا نوشته است." یعنی اگر کسی همان روشی را که در کلاس انشا رایج است خوب یاد بگیرد و ادامه بدهد، بعدها ملامت می‌شود که آدم عقب مانده‌ای است. در واقع از فرد انتظار می‌رود وقتی از مدرسه بیرون آمد روش قلم‌انداز نوشتن و کاغذ سیاه کردن را فراموش کند و مطالب را حساب شده تر بنویسد.^۱

روش انشانویسی در مدرسه‌های ما درگذشت زمان تقریباً دست نخورده مانده است. دفترهای انشای دانش آموزان پنجاه شصت سال پیش که گاه در گوشه کنار خانه‌ها باقی مانده است نشان از این دارد که در آن روزگار هم دانش آموزان درباره مقام والای معلم، مادر، پائیز، آزادی و ضرورت دوری از معاشرت بد همان کلمات و جملاتی را سر هم می‌کرده‌اند که امروز نوه‌هایشان سر هم می‌کنند.

یک روز خانم معلم گفته بود یک انشا به دلخواه خودتان بنویسید. دوست من درباره یک مغازه نوشته بود که پر از خوردنی است و او آنها را خیلی دوست دارد. خانم معلم گفت: "اگر یک دفعه دیگر این طوری بنویسی از کلاس بیرون می‌کنم."

— به نظر تو چه اشکالی داشت؟

— مثلاً نوشته بود "من شکلات خیلی دوست دارم."

— پس موضوع دلخواه یعنی چه؟

— مثلاً باید در مورد مدرسه و این جور جاها می‌نوشت، یا در مورد جامعه.

از گفتگو با یک دختر دانش آموز دوره راهنمایی

از میان درسهای مدرسه، تنها انشای فارسی است که پیرامون آن نوعی شائبه بدآموزی وجود دارد،

^۱ این گزارش بیشتر در شماره اول ماهنامه زمان (آذر ۱۳۷۲) چاپ شده است.

آمد این بود که دانش‌آموزان از درس انشای فارسی - البته اگر بتوان نام چنین فعالیت بی‌برنامه و نامحیوبی را درس گذاشت - استقبال نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند این کلاس تقریباً به هرکاری بگذرد جز به نوشتن و خواندن چهار سطر ناقابل درباره موضوعی در فکر یا در زندگی روزانه‌شان. در هر حال، این گزارش را می‌توان یادداشتی مقدماتی برای طرح موضوع در مراکز برنامه‌ریزی آموزشی و نیز دست‌زدن به بررسی گسترده‌تری بر پایه نمونه‌های فراوان‌تر و با استفاده از روشهای آماری تلقی کرد.

هدف و کاربرد کلاس انشا در مدرسه را می‌توان از چند جنبه بررسی کرد؛ از جمله:

— انشا به‌عنوان آموزش زبان فارسی و تمرین درست نوشتن؛ انشا به‌عنوان تمرین برای تحویل خلاق و آفرینش ادبی-هنری، و انشا به‌عنوان آموزش اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی.

درنامه‌هایی که مردم ما برای یکدیگر می‌نویسند، چنین جمله‌هایی بارها تکرار می‌شود: "دیگر از حالت برایم بنویس"، "راستی حالت چطور است" (و معمولاً بدون علامت سؤال، انگار که نویسنده نامه پزشک معالج مخاطب است و "چطور" هم صفتی است برای حال انسان) و غیره. به‌ندرت بتوان نامه‌ای یافت که پر از حشو و زواید نباشد، نویسنده هر موضوعی را چندین مرتبه تکرار نکرده باشد، دارای پاراگراف‌بندی باشد یا به شکلی نوشته شده باشد که خواننده بتواند به آسانی درباره این قسمت مشخصاً درباره چه موضوعی است، توالی مضامین رعایت شده باشد و حرفها و جمله‌های پراکنده و در هم و برهم همدیگر را قطع نکنند.

کیفیتهای ادبی برای هر نوشته‌ای، چه نامه و چه غیر آن، ارزش است و این کیفیتها را هم مانند بسیاری چیزهای دیگر باید در مدرسه یاد بدهند. مدرسه‌های ما چنین مهارتی را چگونه تا چه حد به دانش‌آموزان می‌آموزند؟

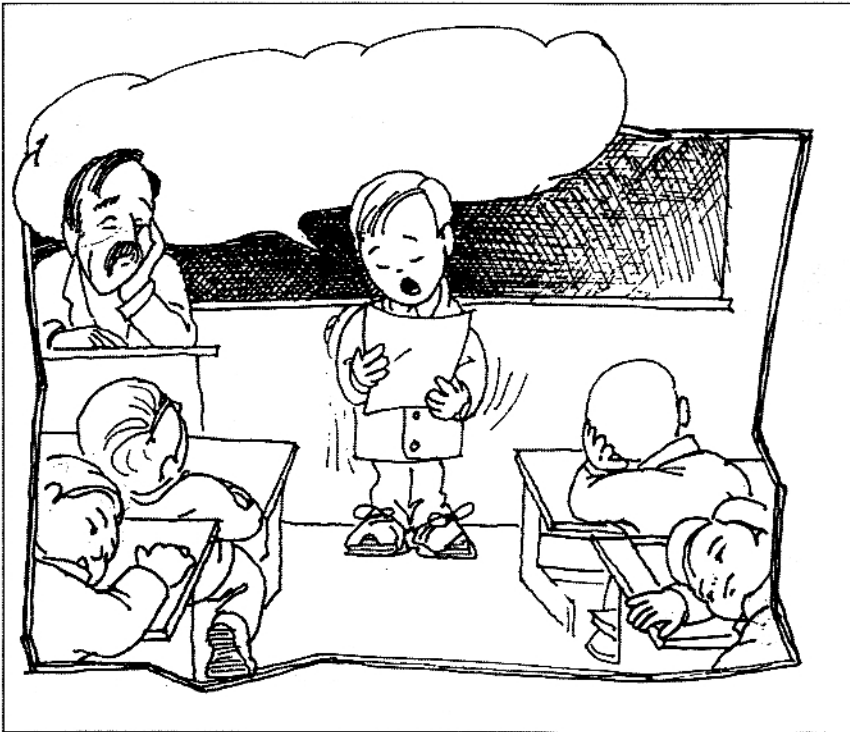
در نزدیک به ۵۰۰ انشایی که برای آن گزارش بررسی شد، اشتباههای املایی فراوان بود. گنمه‌هایی است که آنها را شنیده‌ایم، و درست خواندن و تلفظ صحیح کلمه‌هایی است که آنها را تنها در نوشتار دیده‌ایم. (نویسندگان به اصطلاح حرفه‌ای مطبوعات کثیرالانتشار گاهی می‌نویسند "واجب"، یعنی: راجع به). هیچ یک از این دو مشکل محدود به دانش‌آموزان نیست. آدمهای درس‌خوانده بزرگسال هم در بسیاری موارد واژه‌های مکتوبی را که در محاوره روزانه کمتر

مصرف می‌شود غلط تلفظ می‌کنند. مشکل نوآموزان معمولاً این است که کلماتی را شنیده‌اند، اما نمی‌دانند املای دقیق آنها چگونه است.

در کتابهای فارسی البته املا و تلفظ رشته‌ای دراز از واژه‌ها را به مرور به دانش‌آموزان می‌آموزند. اما آموزگار نمی‌تواند به دانش‌آموز بگوید که تا آشنا شدن با املا و نیز تلفظ و معنی هر لغتی در کتاب درسی، از به کاربرد آن کلمه در انشایش خودداری کند. چنین امری‌ای در واقع نقض غرض و مخالف هدف انشانویسی به‌عنوان تمرین پرورش خلاقیت و گردآوری همه

"جول‌دادن" (هل دادن)، "مرفح" (مرفه) و بسیاری واژه‌های دیگر که دیدن آنها در مجموعه این انشاها برای نظام آموزشی ما مایه افتخار نیست. اشتباهی مانند "آپاج" به جای آبپاش را می‌توان به حساب آوانگاری اسم یک شیء یا تلفظ اهالی تهران گذاشت، اما در کلاس راهنمایی خوشبو را "خشیو" و دهات را "داهات" نوشتن مایه ناامیدی است.

کلاس انشا ارزش آن را دارد که جایی بسیار مهمتر و بالاتر از زنگ سرگرمی و تفریح پیدا کند. بعضی انشاهایی که این اشتباهها در آنها دیده شد،



نمره‌های خوبی گرفته‌اند، یعنی دانش‌آموز آن را سر کلاس خوانده و تشویق هم شده است. و پیداست که معلم هنگام نمره‌دادن و امضا کردن آن به متن انشا نگاه نکرده است. اما معلم انشا باید از روی تجربه، و با توجه به کل واژگانی که تا یک کلاس معین به دانش‌آموزان آموخته شده، مراقب باشد که دانش‌آموز کلمه ضایع را "زایع" یا "ذایع"، و متلاطم را "مطلاتم" ننویسد؛ نسبت به واژه قدیمی و کم‌کاربردی مانند گنم (به معنی لانه حیوانات وحشی) هم حساسیت داشته باشد و احتمال بدهد که بسیاری از دانش‌آموزان املای صحیح آن را ندانند.

و فور اشتباه در قواعد دستوری تا این اندازه

۲ در اصل: "دریغ است ایران که ویران شود/ گنم پلنگان و شیران شود"

آموخته‌هاست.

نگاه کنیم به حال و روز این بیت فردوسی در انشای یک دانش‌آموز سال دوم راهنمایی: "دریغ است که ایران چو ویران شود/ که نام پلنگان و شیران شود".^۲ اگر بتوان دقیقاً تعیین کرد یک واژه معین نخستین بار در کتاب درسی چه سالی به کار رفته، آن‌گاه می‌توان نتیجه گرفت که املای نادرست آن در انشای دانش‌آموز سال بالاتر نتیجه فراگیری ناقص اوست. اما بدون در دست داشتن چنین جدولی، دست‌کم در مورد دانش‌آموزانی که در حدی قابل قبول خوش خط و هوشیارانه مقاله نوشته‌اند، می‌توان فرض کرد که آنها شکل مکتوب پاره‌ای کلمات را ندیده‌اند: "ارشه" (عرشه)، "ساعقه" (صاعقه)، "قراعت" (قرائت)، "حیات" (به جای حیاط)، "مبسر" (مبصر)،

چشمگیر نیست، جز در مورد اشتباهها و عاداتهای بدی که رادیو-تلویزیون در میان مردم رواج داده است، مانند کاربرد نابجای راه، که ساختار دستوری زبان فارسی را روزبه‌روز بیشتر به هم می‌ریزد، و افراط در مصرف فعل *داشتن*، در مورد قواعد نقطه گذاری—یا به بیان رایج در مدرسه‌ها، سجاوندی—شاید سختگیری زیادی لازم نباشد. این قواعد که تا حد زیادی قراردادی‌اند برای بهتر خوانده شدن نوشته به کار می‌روند و می‌توان انتظار داشت که به مرور بخشی از سبک نگارش فرد شوند. در هر حال، کاربرد اصولی و صحیح علایم نقطه گذاری حتی در میان بزرگسالان تحصیلکرده ماکم دیده می‌شود.

انشا به‌عنوان تمرین برای تخیل خلاق و آفرینش ادبی-هنری

از دیگر جنبه‌های کلاس انشا، تشویق دانش‌آموزان به تمرین نوشتن به‌عنوان فعالیت هنری و هنرمندانه است. اما ابتدا باید پرسید "خلاقیت هنری" از نظر خود معلم چیست؟

از نظر سبک ادبی، روش مطلوب انشانویسی در مدرسه‌ها، و کلاً جامعه و فرهنگ ایران، پیروی از مکتب رمانتیک است: جملات و عباراتی بسیار آهنگین، پر از اغراق و تشبیهات نازک خیالانه و سرشار از احساسات رقیق، بدون توجه به ضرورت موضوع.

یکی از تلفیاتی که از ابتدای پیدایش مدرسه به سبک جدید دست نخورده مانده، یکسان‌گرفتن نوشته ادبی و ادبیات سبک رمانتیک است. هنوز نوشته "خوب" در مدرسه‌های ما یعنی نوشته‌ای به سبک آثار لامارتین، ویکتور هوگو و دیگر رمانتیستهای قرن نوزدهم. از این دیدگاه، همه چیز از دیدگاهی احساساتی، و نه حسی و عینی، معنی می‌شود: چهار فصل نه در معنی تغییرات روشن و قابل حسی هوا و طبیعت و، در نتیجه، برخی شیوه‌های زندگی انسان و دیگر جانداران، بلکه به مثابه میناتورهای باسماه‌ای دیده می‌شوند؛ مادر، نه یک شهروند جامعه و یکی از اعضای خانواده، بلکه فرشته‌ای است که از آسمان به زمین آمده تا ما را در دامان پر مهر خویش بپروراند؛ معلم، فردی وظیفه‌دار شغل تعلیم و تربیت خردسالان و نوجوانان نیست، "چو کائونی از آتش است/ همه کار او سوزش و سازش است."^۳ یک نمونه از نشر نویسندگان رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه که هنوز منبع الهام کلاسهای انشا و ادبیات ماست؛ بخشی از قطعه‌ای اثر ویکتور هوگو، نویسنده و شاعر فرانسوی قرن نوزدهم، به ترجمه شجاع‌الدین شفا:



به چه حق مرغان آزاد را در قفس زندانی می‌کنید؟ به چه حق این نغمه‌گران آسمان را از بیشه‌ها، چشمه‌ها، سپیده دم و ابر و باد دور می‌سازید و سرمایه زندگی را از این زندگان می‌دزدید؟... ای ستمگر که فریاد می‌زنی "بر من ستم مکنید"، لختی بدین اسیر بینوا که سایه تو بر او افتاده نظر کن... در پس میله‌هایی که اکنون پرنده‌ای گناه به نغمه‌سرایی مشغول است پایه‌های زندان کار گذاشته می‌شود.

امروز در دنیای واقعی پیرامون ما توجه به محیط زیست بسیار بیش از زمانی است که این قطعه نوشته شد، اما چنین قطعه‌ای دشوار بتواند بیانگر روحیه یک نوجوان، چه در قرون گذشته و چه امروز، باشد یا تأثیر چندانی بر عادات و اخلاق او بگذارد. اگر قرار بر آموزش حیوان-دوستی و پرهیز

از رفتار سیرحمانه با جانوران است، باید دانش‌آموزان را واداشت دربارهٔ کودکان و نوجوانانی مطلب بنویسند که وقتی به سنگ ولگردی برمی‌خورند تا آن را با پاره سنگ و آجر خونین و مالین نکنند دست بردار نیستند و از فرط خنده و هیجان مثل لبو سرخ می‌شوند. در هر حال، آزادکردن قناریهای گرانقیمت نه کار نوجوانان است و نه اساساً به آنها مربوط می‌شود. مرتبط دانستن

^۳ در نقل و تکرار هزاربار این بیت، به کار بردن اسم مصدرهای سوزش و سازش به جای مصدرهای سوختن و ساختن، نادرست و نارسا و در حکم بدآموزی است. واژه سوزش در فارسی رایج برای ناراحتی جسمانی ناشی از عامل خارجی—مثلاً کف صابون در چشم—به کار می‌رود. سازش به معنی مصالحه و کنار آمدن است. کلمات مناسب برای این دو مفهوم اشک‌انگیز، سوختن و ساختن است که هیچ‌یک از آنها به حرفهٔ معلمی منحصر نمی‌شود.

قفس پرتده و میله زندان هم فرض بی اساسی است که تنها به درد کاغذ سیاه کردن می خورد.

با این همه، باید توجه داشت که، بر خلاف آنچه شاید ابتدا به نظر برسد، ساده اما دلپذیر نوشتن بسیار مشکل تر است تا پیچیده کردن و جلوه و جلا دادن به مطلب. نویسندگان حرفه‌ای سالها وقت صرف می کنند تا بتوانند ساده و بی پیرایه اما محکم، قانع کننده و سبک دار بنویسند، و گاه عمری را بر سر کسب چنین مهارتی می گذارند. در برخورد با نوآموزانی که هنوز با قلم و کاغذ و موضوع هزار و یک مسئله دارند، باید حدی از به اصطلاح سخن پردازی و افزودن بجا و نابجای ظرایف کلامی را برای آنها مجاز و حتی لازم دانست.

فخرالدین پورنصری نژاد، فارغ التحصیل فلسفه که در دبیرستان شهید منتظری تهران تدریس می کند، اعتقاد دارد در انشانویسی اصل را باید بر "برداشتها، تفکر و پرداختن به موضوع گذاشت نه بر ابزارهایی زبانی." اما می افزاید که به سبک هم باید توجه کرد: "درباره موضوعی مانند 'یک روز یارتی را توصیف کنید'، یکی می نویسد: 'آسمان لیری است، باران می بارد، ماشینها رد می شوند و آب می پاشند'؛ دیگری می نویسد: 'آسمان گرفته، آسمان عبوس است، باران به زمین شلاق می زند.' اینها چیزهایی است که ارزش کار شاگرد را بالا می برد. رنگ و بوی ادبی دادن به نوشتار است که اهمیت دارد. انشاهایی که وزن دارند و انگیزاننده و عاطفی اند افق وسیع تری باز می کنند." او تشویق دانش آموزان به کاربرد استعاره و ایهام را تجویز می کند: "شاگردی که در انشای خود می خواهد بگوید فکر امروز او با فکر پنج سال پیشش به کلی متفاوت است، می نویسد: 'کفش پنج سال پیش من دیگر به پایم نمی خورد.'"

با این همه، در پرورش قریحه نویسنده‌گی در دانش آموزان لازم نیست تمام تکیه را بر مکتب رمانتیک و کلیشه‌های آن بگذاریم. احساسات زمانی واقعاً ارزش دارند که در درون فرد و از روی تجربه‌های حسی و به مرور زمان پرورانده شده باشند. اگر کودک خردسال در مرگ یک عضو خانواده به اندازه بزرگترها اندوهگین نمی شود، نیازی به تلقین احساس غم و غصه به او نیست. احساس از دست دادن، نتیجه انس و الفت به چیزی یا کسی و درک صفات منحصر به فرد آن شخص یا شیء است. به همین ترتیب، اگر کودک با نوجوان در غم گریه‌ای که زیر ماشین رفته یا جوجه‌ای که در کارتن گوشه تراس تلف شده زار می زند، باید احساس او را به همان گونه که هست پذیرفت و بر

رسمی و جدی کردن عواطف او اصرار نورزید. در هر زمینه می توان دانش آموز را تشویق کرد از تجربیات مستقیم و دست اول زندگی خویش حرف بزند.

یک نمونه از احساس غیرکلیشه‌ای و تجربه کردن جهان با دید شخصی و حسی. رضا اکرامی، دانش آموز سال سوم راهنمایی (سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۰، مدرسه شهید سعید کهن، شهرک آپادانا، تهران) درباره خاطره‌اش از صف بنزین می نویسد: "صف بنزین به دو کیلومتر می رسید. هر چه بستنی و شokolat خوردم باز هم صف تمام نشد، بالاخره نوبت ما رسید... در ابتدای همین انشا، نویسنده شرح می دهد که در نخستین روزهای سال نو به همراه دیگر اعضای خانواده‌اش سفر بوده‌اند که صدای مهیبی شنیده‌اند و فهمیده‌اند که شهر حمله هوایی شده است. به اندازه مدت زمان لازم برای پیمودن دو کیلومتر صف و راه بستنی و شکلات خوردن، یعنی کسالت آور و یکنواخت شدن کاری که معمولاً برای کم سن و سالها سرگرم کننده به حساب می آید. چنین بیانی می تواند به مراتب بیش از توصیفی کلاسیک و قالبی گویای ملال یک نوجوان از کمبود مواد سوختی و انتظار کشیدن و درجا زدن در صف بنزین باشد.

گرچه موضوع و مضمون انشاهای رفته رفته از مباحث نظری و تجریدی فاصله می گیرد و به موضوعهای تجربی گرایش پیدا می کند، روند این دگرگونی کند به نظر می رسد. سایه قطعات ادبی رمانتیک همچنان بر کلاس انشا سنگینی می کند و تمایل نهفته در نظام آموزشی ما، که دانش آموزان را طوطی دست آموز بار بیارود، همچنان حاکم است. انشای امتحان آخر سال یک دختر دانش آموز سال اول راهنمایی، که نمره ۲۰ گرفته، این طور شروع می شود: "ای مادر عزیزم سلامی به شقاوت دریاها و ایستادگی و مقاومت کوهها." یک صفت نادرست و یک تشبیه نابجا در اولین جمله. نمره مناسب این انشا: ۱۸.

اشکال اساسی کلاس انشا این است که جای چندانی برای خلاقیت و نوآوری ندارد. زهرا خانلری، معلم مدرسه منتظری قزوین، از زمان تحصیل خودش به یاد می آورد: "برای امتحان نهایی ششم ابتدایی (در نظام آموزش قدیم) انشایی درباره مادر از حفظ کرده بودم. در کلاس هفتم دبیر مرا صدا کرد تا انشایم را بخوانم. یک دفتر برداشتم، برگه‌ای از کاغذهای سفیدش را باز کردم و شروع کردم به خواندن. دبیرمان خیلی خوشش آمد و گفت: 'آفرین، بنشین، ۱۷. بعد دفترم را گرفت تا نمره بدهد. صفحه سفید را که

دید عصبانی شد و به من صفر داد."

در چشم بسیاری از معلمان، چنین عملی تقلب است، اما آن معلم می توانست بدون تأیید اصل عمل، ابتکار نامطلوب دانش آموز را از جنبه یادگیری از طریق حفظ کردن بررسی کند. باید توجه داشت که روند آموزش به جانب یادگیری اصول و قواعد می رود، اما حافظه نیرومند را هم نباید بی اهمیت انگاشت. هیچ کس تمام چیزهایی را که می خواند از بر ندارد، اما توانایی از حفظ کردن تا حد زیادی می تواند به رشد قریحه ادبی و خلاقیت فرد کمک کند.

بعضی معلمان استفاده از کتابها و منابع را به دانش آموزان توصیه می کنند و اصطلاح رایج و قدیمی — و البته از نظر لغوی نابجای — "کنفرانس" را برای مجموعه‌ای از مطالب به کار می برند که دانش آموز گردآوری کند و در کلاس ارائه دهد. زهرا خانلری اشکالی نمی بیند که دانش آموزان جملاتی را عیناً از روی کتاب بنویسند، "چون به نظر من سبب می شود بچه‌ها به کتابخوانی عادت کنند و با کلماتی جدید آشنا شوند."

اما همه معلمان بر این عقیده نیستند. یک دانش آموز راهنمایی می گوید: "یک روز دوستم از روی کتاب انشا نوشته بود. خانم ورقه‌اش را پاره کرد." در مورد کمک گرفتن دانش آموزان از دیگران برای نوشتن انشا هم بیشتر معلمان واکنش تند و منفی نشان می دهند.

انشا به عنوان آموزش اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی

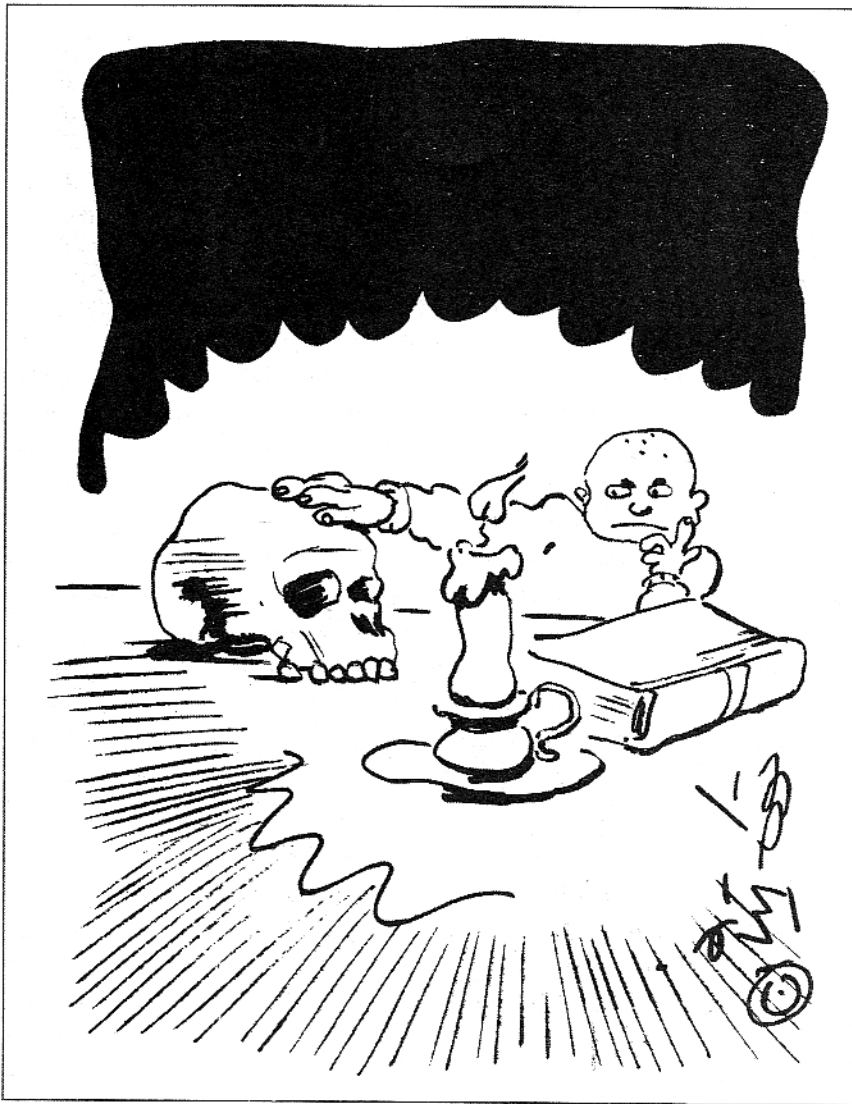
گرچه دفترچه‌ها و ورقه‌های آنها پر است از انواع اندرزه‌ها، مواعظ، دستورالعملها و باید و نبایدهای بامصرف و بی مصرف برای نوجوانان، در آنها کمتر نشانی از آموزش مدنی می توان دید. آموزش مدتی به معنی طرح یک مسئله یا سؤال همگانی، بحث در پاسخهای ممکن، و انتخاب یا پیشنهاد بهترین راه حل.

اما دو نکته به وضوح پیداست: اول، مباحث چنان بدیهی فرض می شوند که گویا دانش آموز باید در نخستین روز تولد با آنها آشنا شده باشد. دوم، تفاوتی بین میزان شناخت و درک خردسالان و بزرگسالان گذاشته نمی شود، به این معنی که دانش آموز خردسال یا نوجوان موظف است عین حرفهایی را که بزرگترها می زنند تکرار کند.

نگاه کنیم به چند موضوع انشا در سال اول راهنمایی یک مدرسه پسرانه در تهران: بهترین دوست شما کیست؟؛ نقش زن در جامعه امروزی

چیست؟؛ سرگذشت میز و نیمکت خود را شرح دهید؛ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد؛ و موضوعهای انشا در کلاس سوم راهنمایی همان مدرسه؛ نقش رادیو و تلویزیون در جامعه؛ سیگار؛ اگر پیامبران و امامان نبودند چه می شد؟؛ راجع به روزه؛ انگیزه شما از ادامه تحصیل چیست؟ درباره موضوع اول، اگر دانش آموز را به حال خود بگذارند، به احتمال زیاد خواهد نوشت که بهترین دوست او سعید، محسن، علی، یا پروانه و مینو و فاطمی است که با هم به مدرسه می روند و می آیند و (در مورد پسرها) عصرها با هم سوار دوچرخه می شوند، هله هوله می خورند و از تماشای ویدئو کیف می کنند. اما نظام آموزشی اجازه چنین صراحت و صداقتی را به محصل نمی دهد. متناهی که بچه ها می نویسند حکایت از این دارد که بهترین دوست هرکس پدر و مادر اوست، یا معلم اوست، یا ناظم مدرسه اوست؛ یا از همه عجیب تر، "بهترین دوست من کتاب است." چنین حرفی حتی از قلم یک فرد سالمند هم ممکن است تو خالی و تصنعی به نظر برسد، تا چه رسد از زبان دختر یا پسری ده، دوازده ساله که اگر بهترین دوست او کتاب باشد، یعنی قادر به معاشرت با همسالانش نیست و نیاز به مشاوره با روانپزشک دارد.

و به همین ترتیب موضوعهای تحمیلی دیگری که دانش آموزان باید درباره آنها جمله هایی قالبی و کلیشه را، که از ابتدای پیدایش مدرسه به شکل امروزی در ایران تقریباً دست نخورده مانده، سر هم کنند و تحویل بدهند. "نقش زن در جامعه امروزی" حتی برای یک سمینار کسالت آور اداری هم بیش از حد کلی است، تا چه رسد برای انشای نوجوانان. و آیا خود کسی که از بچه ها می خواهد نظر بدهند اگر پیامبران و امامان نبودند تمدن بشر چه شکل و وضعی داشت شخصاً می تواند درباره چنین فرض دشوار و غامضی چهار سطر مطلب بنویسد؟ به همین ترتیب، انگیزه یک دانش آموز از ادامه تحصیل چه می تواند باشد جز اجرای خواست والدینش؟ یا در موضوع سیگار، ممنوعیت دخانیات برای افراد نابالغ به این دلیل بسیار ساده ممنوع که تأثیرهای جبرانناشدنی بر نسوج مغز و بدن آنها گذارد، و برای اثبات این ممنوعیت نیاز به شعارهای اخلاقی نیست، آن هم شعارهایی در باب زیانهای مالی مصرف دخانیات که از مسائل جهان نوجوانان فاصله دارد. سیگار کشیدن نوجوانان معمولاً در خدمت ایجاد حالت و تصویری از خویشتن است که برای آنها به هر قیمتی می ارزد. در تلقین عواطف به نوجوانان از راه انشا،



داریم به جامعه خدمت کنیم.

در عین حال، مذمت سربار جامعه بودن، که در انشاهای چند دهه پیش زیاد تکرار می شد، اکنون به ندرت دیده می شود. شاید بتوان گفت که بزرگداشت کار و کوشش و تقبیح سربار جامعه بودن از فرهنگ سوسیالیستی وام گرفته شده بود و فرهنگهای دیگر هم از حمله فرهنگ رژیم رایش سوم آلمان که در سالهای پیش از جنگ دوم در طرز فکر مردم ایران تأثیر داشت، این تلقی را تقویت می کرد. اگر این فرض قابل دفاع باشد، شاید بتوان نتیجه گرفت که رشد فرهنگ رقابت برای هر چه سریع تر ثروتمند شدن، این طرز فکر را منسوخ کرده است، زیرا اصل گرفتن خدمت به مردم با دستورالعمل دستیابی به درآمدهای سریع سازگار نیست. به همین ترتیب، سرگذشت خانواده فقیر، که زمانی جزو موضوعهای احساس برانگیز کلاس

معمولاً موضوعهای واقعی و جدی سانسور می شود. برای مثال، بد نیست آموزگاران از بچه ها بخواهند در انشاهایشان بنویسند به نظر آنها چرا مادرشان گاهی به آنها اجازه نمی دهد تا هر ساعتی از شب که دلشان می خواهد نزد مهمانان بمانند. چنین نکاتی را البته باید با احتیاط و دقت مطرح کرد که بچه ها نتیجه نگیرند وقتی به آنها گفته می شود ساعت خواب است، به آنها ظلم کرده اند. انشاهای فراوانی که دانش آموزان درباره بهترین شغل، یا شغل دلخواه شما، می نویسند، یکی از مشخص ترین نمونه های تبدیل منافع شخصی به اصول مقدس است. احتمال بسیار کمی هست که دانش آموزی بنویسد فلان حرفه را انتخاب خواهد کرد چون پدر و مادر او می گویند درآمد آن زیاد است و اعتبار اجتماعی هم دارد. ترجیح بند بیشتر انشاهای این است که "ما وظیفه

انشا بود، انگار از رواج افتاده است.^۴

اساساً در تمام موضوعهای انشا تمایلی آشکار می‌توان دید که دانش‌آموز اجازه نیابد از تجربه‌های شخصی و دریافتهای حسی خویش حرف بزند و از راه بیان افکار خویش به تمرین خلاقیت هنری و ادبی بپردازد. برای مثال، موضوع ساده و سر راست "به کدام برنامه‌های رادیو و تلویزیون بیشتر علاقه دارید؟" در مدرسه‌های ما تبدیل می‌شود به "نقش رادیو و تلویزیون در جامعه" یعنی موضوعی تخصصی که پرداختن به آن هفتاد من کاغذ می‌بزد.

البته طرز فکر معلم نیز از این مایه دور نیست. او نیز، به ضرورت در چنته داشتن چند نوع عقیده متفاوت برای روز مبادا، به نوبه خود آموخته است که مصلحت نیست آدم تمام افکار خویش درباره یک موضوع را روی دایره بریزد، بلکه بهتر است موضوع را تا می‌تواند انتزاعی و کلی کند و قدم به قدم و با احتیاط پیش برود تا اگر اظهار نظرش عواقب ناگواری در پی داشت به موقع بتواند از عهده جمع‌وجور کردن بحث و پرهیز از مخاطرات احتمالی برآید.

در زمینه موضوعهای سیاسی، معلمان و دبیران انشا نظرات متفاوتی دارند. بعضی از آنها چنین بحثهایی را ورای حد درک و اطلاع دانش‌آموزان می‌دانند. یک دبیر می‌گوید: "سیاست را باید موکول کرد به زمانی که ذهن از جهت شناخت مسائل سیاسی و جهانی کامل شود. در دوره دبیرستان فرصت درک این مسائل نیست."

ورود رسمی سیاست به کلاس انشا به اواخر دهه ۱۳۴۰ برمی‌گردد که کتاب **انقلاب سفید** در برنامه درسی مدارس گذاشته شد و موضوعهای مربوط به حکومت و دولت به کلاسهای درس راه یافت. این روش تا امروز ادامه یافته است. نه در موضوع و نه در متن هیچ یک از انشاهایی که در این زمینه توانسته‌ایم گردآوری کنیم صحبتی از مبانی سیاست، یعنی چیزهایی از قبیل رابطه مردم و حکومت، اصول قانون اساسی، حقوق شهروندان، حق حاکمیت ملی و وظایف دولت دیده نمی‌شود. مضامین و حتی جملات این انشاها دقیقاً همانهایی‌اند که از رادیو-تلویزیون پخش می‌شوند و در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسند.

نمره: کمی کردن کیفیت

نمره دادن به انشا البته کار دشواری است. اما نمره را بیشتر به خود دانش‌آموز می‌دهند تا به مطلبی که به‌عنوان انشا نوشته است. در این نکته هم البته فلسفه‌ای هست. معلمانی گویند باید به تلاش دانش‌آموز و علاقه او نمره داده، نه به چیزی ابتدایی

که روی کاغذ آورده است. معلمان دیگری می‌گویند تلاش و علاقه دانش‌آموز باید تجسم عینی یابد تا قابل اندازه‌گیری باشد.

زهرا جهادی، آموزگار ادبیات و سرگروه ادبیات منطقه یک تهران، معتقد است: "معلم نباید در دادن نمره انشا خست به خرج دهد. نمره عاملی است تشویقی که دانش‌آموز را به خوب نوشتن ترغیب می‌کند."

در هر حال، نکاتی که بیشتر معلمان در دادن نمره انشا در نظر می‌گیرند اینهاست: مقدمه، متن، نتیجه، خوشنویسی، املا، رعایت قواعد دستوری و گاه استفاده مناسب از شعر یا سخنان بزرگان علم و ادب. چند معلم که با این روش کار موافقت به متن هشت نمره، و به موارد دیگر هر یک دو تا سه نمره می‌دهند. دو معلم راهنمایی که به خود متن بیش از همه اهمیت می‌دهند، ۱۲ نمره برای آن می‌گذارند، سه تا چهار نمره برای استفاده از شعر و قطعات ادبی و احادیث و آیات، و دو تا سه نمره برای خوشنویسی و رعایت نکات دستوری.

نکته جالب این است که نمره انشا معمولاً در ۱۸ متوقف می‌شود. چرا؟ شاید چون این طرز فکر در نظام آموزشی ما تنه‌نشین شده باشد که شاگرد مدرسه نمی‌تواند مانند سخنوران بزرگ بنویسد. اما مگر شاگرد مدرسه‌ای که در ریاضیات ۲۰ می‌گیرد به پای اینشتین رسیده است؟

انتظاری نابجا و قیاسی بی‌مورد

یکی از سرزنشهایی که همواره نثار دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ها می‌شود به این سبب است که بعد از این همه مدرسه‌رفتن هنوز بلد نیستند نامه‌ای چند سطری برای یک اداره دولتی بنویسند.

واقعیت ناراحت‌کننده‌ای است که در بسیاری کشورهای دنیا جوانانی که از دبیرستان بیرون می‌آیند از درست خواندن و نوشتن متنهای ساده و انجام بدون اشتباه چهار عمل اصلی عاجزند. و در همه آن جوامع بزرگترها همین اندازه خون دل می‌خورند و شرمندند که در جامعه ما.

اما آزمودن سطح سواد محصل با محک نامه‌نویسی برای اداره دولتی قیاسی عادلانه نیست، چرا که اساساً زبان و بیان اداری سبکی است مخصوص که قرار نیست در مدرسه تدریس شود. برای کسب مهارت در این کار باید دوره دید، یا آن روش را از راه تجربه آموخت. شاید برای هرکسی پیش آمده که نامه‌ای، هر چند درست و روان، برای یک دایره دولتی یا یک شرکت تجاری نوشته اما در عمل متوجه شده باشد که در چنین مواردی نباید زبان

رایج روزمره به کار برد.

شبهه همین دوگانگی در فرهنگها و زبانهای دیگر هم وجود دارد. انگلیسی و فرانسه‌ای که در دانشگاههای غرب می‌آموزند، زبان ادبیات است و با زبان تجارت و اداره فرق دارد. گناه این تفاوت - اگر اصلاً بحث تفصیر و گناه موردی داشته باشد - نه با دانش‌آموز و دانشجویست و نه با معلم و مدرس؛ هر رشته و حرفه‌ای لغات و عباراتی خاص خود دارد.

برای مثال، کسی که خطاب به یک مقام اداری بنویسد "من یولی را که گفته بودید به بانک دادم پس چرا کار مرا راه نمی‌اندازید؟" نباید انتظار داشته باشد به نتیجه برسد. حتی ممکن است در راهروی دوایر دولتی اسباب خنده شود، زیرا چنین زبانی روی طول موج اهل اداره نیست.

زبان اداری همین مطلب را در این قالب ادا می‌کند و می‌فهمد: "محترباً اشعار می‌دارد علی‌رغم مراجعات مکرر اینجانب متعاقب واریز هزینه‌های متعلقه تا این تاریخ نسبت به تقاضای اینجانب در مورد... و الی آخر تا "مستدعی است دستور فرمایید اقدام مقتضی معمول...". سراسر متن، یک جمله یک نفس، بدون ابراز احساسات و علامت سؤال. ساختار پریچ وخم زبان حقوقی هم برای اشاره به موادی قانونی است که قدمت آنها به دهها سال پیش یا گاه به قرنهای گذشته برمی‌گردد. درک آن زبان حرفه‌ای و مهارت در کاربرد صحیح آن از مشاور حقوقی برمی‌آید، نه از دانش‌آموز دبیرستان.

البته کلاس انشا می‌تواند تا حدی در تشخیص زبان اداری و حقوقی به دانش‌آموز کمک کند، اما نباید انتظار داشت دانش‌آموزی که هنوز نمی‌تواند زبان پایه را راحت بنویسد، میان پر بزند و از پس زبان بحر طویل اداره یا زبان فنی حقوقی برآید. سعی در یاددادن عبارات و اصطلاحاتی مانند "مستدعی است" یا "استرداد عندالمطالبه"، که جزو اساس زبان اداری و حقوقی است، می‌تواند دانش‌آموزان را نه تنها از کلاس نامحبوب انشا، بلکه بیش از پیش از یادگرفتن زبان فارسی برماند. بزرگترها بهتر است چیزی را که از خودشان ساخته نیست به نوجوانان تکلیف نکنند.

^۴ لطیفه‌ای که به احتمال زیاد از فرهنگهای غربی ترجمه شده چنین مضمونی دارد: دانش‌آموزی از طبقه مرفه درباره موضوع "سرگذشت یک خانواده فقیر" نوشت: "خانواده‌ای بود که همه اعضای آن فقیر بودند: پدر فقیر، مادر فقیر، خواهر فقیر، برادر فقیر، پشخدمت فقیر، آشپز فقیر، راننده فقیر، باغبان فقیر، خلاصه همه و همه فقیر بودند."

از میان انشاهایی که برای این مقاله بررسی کرده‌ایم، یک انشا را به طور کامل می‌خوانیم. این انشا نوشته یک پسر دانش‌آموز سوم راهنمایی است.

وظیفه پدران و مادران در جامعه نسبت به فرزندان خود

می‌خورد و مانند شمعی خودسوز باعث سوختن خود و سوختن دیگران نیز در این آتش بدبختی می‌شوند گرچه ممکن است شعله کوچک در جنگل وجود انسان باعث اتفاقی نشوند اما با گذشت زمان وزیدن باد حوادث به آن، شعله‌ور گشته و هیچکس جلودار آن نیست به طوری که جنگل وجود انسان در عرض مدت مدیدی سوخته و هیچ چیز از آن به جز خاکستر سرافکنندگی و پشیمانی بر جای نمی‌ماند پس مادران و پدران باید مانع از شعله‌ور گشتن این شعله کوچک شوند اصولاً در زندگی کودکان بیشتر به سوی دوستان خود گرایش دارند پس دوست امر مهمی برای انسان می‌باشد اگر دوست انسان بد باشد مانع از رفتن آن به بیراهه نمی‌شود پس اولیاء و به خصوص پدران باید کنترل کامل اما دورادور را نسبت به دوستان فرزندان خود داشته باشند. وقتی که کودک به سن نوجوانی می‌رسد تعصب

البته مسلم است که پدران و مادران فقط رفع نیازهای مادی کودکان را بر عهده ندارند بلکه آنان وظیفه برآورد کردن نیازهای معنوی و روحی کودکان را نیز بر عهده دارند. دانش‌آموز مسلم است که کودک در خانواده بزرگ می‌شود و غیرممکن است که با جامعه در تماس نباشد و به خصوصیات زندگی یکی پس از دیگری پی نبرد پس می‌بینیم که پدر و مادر وظیفه دارند که فرزندان خود را به سوی جامعه و خوشبختی سوق دهند و مانع از رفتن آنها به بیراهه و منجلاب فسادها شوند و شخصیت روانی و روحی کودک درست مانند شیشه‌ای است که با کوچکترین سنگ و خار و خاشاکی مخشوش می‌شود تباهیها و فسادها همان سنگ و خار و خاشاک می‌باشد که بر اثر طوفان حوادث و اتفاقات از صحرائی بزرگ وجود انسانهای ناپاک به نفس آنها وارد شده و مانند خوره‌ای دائماً جان آنها را

خاصی را نسبت به دوستان خود دارند به طور که وقتی که پدر یا مادر از او می‌پرسند نام دوست چیست؟ خانه‌اش کجاست؟ آیا درسش خوبست و آیا با ادب است ناراحت می‌شوند و با خشونت با پدر و مادر خود رفتار می‌کنند زیرا آنان به غلط می‌اندیشند که پدر و مادر آنها می‌خوانند دوستان آنها را از آنها جدا کنند و این طرز فکر غلط باعث این که نوجوان بیشتر حرفهایی را که باید با پدر و مادر خود بگوید یا دوستان خود در میان بگذارند و این امر خود شعله‌ای است بس خطرناک و جانسوز پس اولیاء باید این کنترل را داشته باشند اما افراط و زیاده‌روی در این کار باعث دور شدن فرزندان خود از آنها می‌شوند پس در می‌یابیم که پدران و مادران چه وظایف خطیری را بر عهده دارند پس بیایید با پیدا کردن دوست خوب و رفتار خوب با پدر و مادر زندگی خود را به سوی سر منزل خوشبختی سوق دهیم.

در این انشا می‌توان بر نکات زیر انگشت گذاشت:

— از نظر موضوع، معلم خشت اول راجع گذاشته است. جهت‌گیری درست موضوع، باید وظیفه فرزندان نسبت به پدران و مادران باشد، نه برعکس. همچنان که بیشتر اشاره شد، نوجوان طوطی دست‌آموز نیست. یک پسر نوجوان از کجا و چگونه باید راه و رسم بچه بزرگ کردن آموخته باشد؟

— از نظر مضمون، جمله‌ها همان کلیشه‌های رقیفی‌اند که بارها تکرار شده‌اند، البته همراه با مقدمه‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی پراز حشو و از نظر منطقی کلام بی‌ربط: "مسلم است که کودک در خانواده بزرگ می‌شود و غیرممکن است که با جامعه در تماس نباشد." — جنبه تجربی و واقعی از اواخر مطلب شروع می‌شود، با رسیدن "کودک به سن نوجوانی"، نویسنده با "پس اولیاء باید..."

— ضمایر نادرست: "اگر دوست انسان بد باشد مانع از رفتن آن به بیراهه..."، یعنی رفتن او.

— اشتباه‌های رایج: "تعصب خاصی را نسبت به دوستان خود"، همان رای زائد و غلط همیشگی.

— زیر انشا، جمله "با امید پیروزی برای کلیه اولیای مدرسه" تمرینی است در دعا و ثنای بجا و بیجا به قدرتمندان و بالادست‌ها. — پائین صفحه دوم، عبارت "خواجه حافظ شیرازی" دیده می‌شود که برای آن توضیحی نیافتیم. شاید دانش‌آموز قصد داشته شعری از حافظ چاشنی بحث خود کند. — شکل کلی نوشته مرتب و دلپذیر است. خط شکسته آن برای یک دانش‌آموز راهنمایی پخته به نظر می‌رسد. علائم نقطه‌گذاری به ندرت در آن دیده می‌شود اما مطلب در هیچ جا افت و سکتۀ فاحشی ندارد. □

دوباره به حرف‌زدن از زبان پدر و مادر می‌پردازد، اما نوشته روی وظایف فرزندان نسبت به پدر و مادر خویش پایان می‌یابد. فرستادن اندرزی برای پدران و مادران هم فراموش نمی‌شود که خوب، گرچه "طوفان حوادث" و "منجلاب فسادها" خیلی خیلی خطرناک است، حالا "افراط و زیاده‌روی" هم نباید کرد چون این کار "باعث دور شدن فرزندان خود از آنها می‌شود." یعنی بالاخره باید با زندگی کنار آمد- میانه‌روی با تکنیکی نه سیخ را بسوزان نه کباب را.

— از نظر زبانی، دانش‌آموز معنی تشبیه‌ها و ترکیب‌هایی را بد فهمیده است: "جنگل وجود انسان در عرض مدت مدیدی سوخته..."، یعنی در مدت کوتاهی می‌سوزد؛ و "برآورد کردن" به جای برآوردن.

— اشتباه املائی: "مخشوش" به جای مغشوش.